

نگرش ساختار شکنانه مولانا در مفهوم دعا

نگین صفری نژاد بی نظیر

مقدمه:

امروزه اهمیت و تاثیر نظریه ها و اندیشه های ادبی و فلسفی، روان شناختی، جامعه شناسی و... در بازننگری، بازخوانی و نقد متون ادبی مشخص و آشکار است. پژوهشگران و متقدمان ادبی با رویکرد و توجه به این دیدگاه ها و نظریه ها در تحلیل، تفسیر، خوانش و واکاوی متون عرصه های تازه و ویژه ای را در حوزه ی پژوهش و نقد می گشایند. با این رویکردها، می توان خصیصه های ویژه ی متون را که در قرائت های سنتی و تکراری از دید خواننده و منتقد پنهان و مغفول مانده، برجسته و نمایان کرد. این مقاله سعی دارد با رویکردی ساخت شکنانه، مفهوم دعا و ملحقات و وابسته های مفهومی - تصویری آن را در مثنوی مولوی بازننگری کند.

هرگفتار و نوشتاری به منظور انتقال پیام به مخاطب یا خواننده و ارتباط با اوست؛ مولوی پیامش را در روند طبیعی گفتار و بر پایه ی ساختاری مبتنی بر عادت های زبانی و ذهنی خواننده بیان نمی کند. «او در ریزش شالوده ی انتظارات و تصورات خواننده، در تداعی معانی و تصاویر از داستانی به داستانی دیگر و از اندیشه ای به اندیشه ای دیگر... حرکت می کند» (پور نامداریان، ۱۳۸۰: ۸۶). در نگرش حرکت مدار و قاعده گریز مولوی، توالی منطقی داستان در هم می ریزد و ترتیب زمانی وقایع رنگ می بازد. داستان ها و معانی، خواننده را به دنبال خود به داستان و معانی دیگر می برد تا در یک معنا متوقف نشود و برای کشف معنا به جستجو پردازد.

دعا یکی از مفاهیم ویژه در ساختار ذهن و زبان مولانا است که در نگرش در هم تنیده و چند وجهی او هر لحظه نمودی دیگرگون می یابد. در بافت کلامی مولانا، دعا - همچون کلیت مثنوی - در بازی بی نهایت دال ها و مدلول ها، در نسبی بودن و به تعویق افتادن معنا، در دیگر گونه فهمیدن و... شکل می گیرد.

در این مقاله، مفهوم دعا در نگاه سیستم ستیز مولوی در مثلث قضا، اداء، دعا، در سلسله ی سببیت (علیت)، ارتباط سلبی دعا، ارضاء، دعا و شفاعت گری، ضرورت بر لب آوردن دعا، آداب و شرایط دعا کردن، رضا به نداده ها و... که نمود و جلوه هایی به ظاهر متفاوت، مخالف و متباین دارد - مورد بازننگری و واکاوی قرار می گیرد.

ساختار شکنی^{*۱}

در اواخر دهه ی ۶۰ میلادی، ساخت شکنی که مبین واکنشی در برابر جریان ها و سنت های فلسفی و نظری غرب بود در فرانسه شکل گرفت. شالوده شکنی - که همواره با نام ژاک دریدا همراه است - نظام متافیزیک غرب

*۱- Deconstruction

را که در تقابل های دوتایی^{۱*}، برتری گفتار بر نوشتار، مرکزیت معنا، کلام محوری و ... آشکار می شود به نقد می کشد و واژگون می کند. این رویکرد در نفی متافیزیک حضور، در مرکز زدای^{۲*} و طرح معنی سیال و نامعین و در برهم ریزی تقابل های دوگانه و ... شکل می گیرد. فلسفه ی غرب همواره در عناصر دوقطبی زندانی است؛ همه ی پدیده های طبیعی، اجتماعی، فرهنگی و ... در نظام تقابل های دوتایی تعریف می شوند. یک قطب در مرکز اهمیت قرار دارد و قطب دیگر در ارتباط با آن دیگری نفی و بی اعتبار می شود. چون برتری فرهنگ بر طبیعت، مرد بر زن، نیکی بر بدی، حضور بر غیاب و گفتار بر نوشتار. «در این نظام، دو قطب نه تنها باید بایکدیگر تضاد داشته باشند بلکه باید متضاد انحصاری یکدیگر نیز باشند. به بیان دیگر، این دو قطب در چهارچوب یک تضاد قطبی مانند پار مثبت و منفی جریان الکتروسیسته به هم وابسته اند» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۹۸).

شالوده شکنی در فروپاشی نظام دوقطبی برای بیان تمایز و تفاوتی که معنا را به تاخیر می اندازد از واژه ی تمایز و تقارط Differance استفاده می کند که «برگرفته از فعل Differer است که هم معنای ناهمانندی یعنی تمایز، ناهمسانی و هم معنای به تعویق انداختن، فاصله انداختن و گذر کردن را می رساند. در این رویکرد معنای متفاوت نه تنها یکدیگر را متنی نمی کنند بلکه وقتی معنایی به تعویق می افتد و سپس در معنای دیگر جریان می یابد، نوعی همانندی دخیل است که این وضعیت را نوعی تمایز متناقض نما می نامند» (سجودی، ۱۳۸۰: ۲۰۵).

در متنی که شالوده و نظام تقابل های دوگانه اش شکسته می شود، معنا در چرخه ای بی نهایت و حرکتی توقف ناپذیر، همواره به تعویق می افتد و در حال آمدن است. به بیانی دیگر، قرائت شالوده شکنانه معنی ظاهری متن را می شکند و در رسیدن، پخش، انتشار و انکسار^{۳*} معنا، معنایی ثابت، معین، ایستا و نهایی نفی می شود. چنین متنی نشانگر این است که چگونه واحد های معنایی پراکنده می شوند و از شکل می افتند و راه کشف خود را می بندند» (احمدی، ۱۳۷۲: ۲۸۵).

شالوده شکنی یک کنش است زیرا در انکار معنای نهایی، خواننده را برای کشف و درک معنای نسبی متن در یک جنبش مداوم و در بازی بی پایان به تاخیر و تعویق افتادن معنا به حرکت وامی دارد؛ به حرکتی متداوم. ناباوری به حضور معنا نه تنها کار اندیشه را متوقف نمی کند بلکه خواننده با دریافت اولین معنا از حرکت باز نمی ایستد و برای کشف دریافت معانی منتشر و منکسر در متن در زنجیره بی انتهایی حرکت می کند. به عبارتی «معنا در تمام طول زنجیره ی دال ها پراکنده است. نه می توان جای آن را به روشنی مشخص کرد و نه در یک نشانه مفرد به طور کامل حضور دارد. بلکه نوعی جنبش دایم و توأمان حضور و غیاب است» (ایلگتون، ۱۳۸۰: ۱۷۶).

نگرش ساخت شکنانه مولوی در مثنوی

*۱-Binary opposition

*۲-Decentering

*۳-Disseminate

مولوی بر خلاف ترتیب منطقی گفتار، پیامش را بر روند عادت زبانی خواننده و چیش و چیدمان ذهنی او بیان نمی کند، او در ریزش شالوده ی انتظارات و تصورات خواننده در تداعی معانی و تصاویر از داستانی به داستانی دیگر و از اندیشه ای به اندیشه ای دیگر حرکت می کند. ساختار ذهن و زبان مولوی، نحوه ی بیان، شیوه ی داستان پردازی، بی اعتباری به ترتیب زمانی وقایع و روایت تاریخی داستان ها و به عبارتی دقیق تر نگرش و بیش سیستم ستیز و قاعده شکن مولوی همه پیش فرض ها و توقعات ذهنی خواننده را درهم می ریزد.

انقطاع و برش های بیانی و داستانی، خواننده را می کشاند تا در داستانی دیگر و یا دفتری دیگر به جستجوی جواب پردازد، اما مولوی به محض تثبیت، شکل گرفتن و استوار شدن معنای آن را در هم می ریزد و معنایی دیگر را بر می افرازد؛ تا خواننده به محض دریافت یک معنا متوقف نشود و جستجوی بی پایان را برای کشف معنای متن بی آغاز، زبیرادر متنی که شالوده ها را می شکند معنای کامل و تعیین شده وجود ندارد؛ تنها تلاش برای یافتن معناها از هم گسیخته و پراکنده وجود دارد که درگیر شدن در فرآیند بی پایان جستجو است» (احمدی، ۱۳۷۴: ۴۸۵). به عبارتی در فروپاشی شالوده های معمول و متعارف و نظام تقابل های دوگانه معنی ظاهری متن می شکند و دلالت های بی شماری از آن استخراج می شود که تکثر معنایی را به وجود می آورد؛ در این انکسار و شکست، معنایی منتشر و پراکنده نمود می یابد که نفی هرگونه معنی ثابت است» (داد، ۱۳۸۳: ۸۳).

در توجه به نگرش قاعده گریز مولوی در مثنوی نکات قابل ملاحظه و درنگی نمایان می شود. نحوه ی آغاز سرایش مثنوی، ماجرای تقاضای حسام الدین ونی نامه، روند سرایش ویژه ی مثنوی که هم در حضور مخاطب و رابطه تعاملی با او در ارتباط گفتاری، که گوینده و شنونده هر دو حاضرند و هم در خجای خواننده، نوشته یا متنی که پاسخ ها و جواب های متوالی به سوال های مفروض، دغدغه ها و دلواپسی های خواننده است؛ شکل می گیرد و شاید پایان ناتمام مثنوی هم، همراهی روزگار با نگرش ساخت گریز مولوی است که او را فرصت و مجال برای به پایان بردن مثنوی نداد، آغازی متفاوت و پایانی دیگرگون. تا باقی مثنوی و معنای آن در ذهن خواننده شکل بگیرد.

باقی این گفته آید بی زبان در دل هرکس که دارد نور جان

ناتمام ماندن مثنوی، خود می تواند بیان دیگری از معنای بی نهایت، متکثر و منتشر باشد، «معنای بی نهایت که خود نتیجه و محصول تاثیر مولوی از ساختار بیانی قرآن و بافت و اقتضای حال حاکم بر شعر سرایی او در بعضی احوال» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۱۲۹) و هم چنین متأثر از نگرش و اندیشه مولوی در ارتباط و نسبت به خدای کریم است؛ برای مولوی، جهان، انسان و... در این نسبت، رنگ و جهت می گیرند، معشوق او مظهر علم و دانش بی نهایت است. حقیقت مطلق و خالق جهان در بی نهایت، معنا می شوند و همه چیز در این نکته که معشوق را ایستگاهی نیست تا رفتن را پایانی باشد؛ معنایی دیگرگون می یابد، در حرکت، در شدن و در رفتن به سمت بی نهایت، زیرا:

بی نهایت حضرت است این بارگاه صدر را بگذار صدر تست راه^۱

(۱۹۶۱/۳)

پیام مولوی در کلیت مثنوی در ساختار سیال، در حرکت و جنبش مداوم انتقال می یابد. پیام او در برش، انقطاع، سلب و انفصال متعل می شود نه در اتصال، ایجاب، پیوند و انتظام. مثنوی را باید دیگرگونه خواند و دیگرگونه فهمید.

ساخت شکنی در مفهوم دها

پدیده ها در نظام تقابل های دوگانه ، معانی و مفاهیم مطلق، ثابت و معین دارند که اثبات و اعتبار یک قطب در نفی و بی اعتباری آن دیگری است . در ساختار و باور های ایدئولوژیک، مفاهیم مذهبی مبتنی بر نظام دو قطبی در برتری صدق بر کذب، خوب بر بد، تقدیر بر تدبیر، طاعت بر معصیت، خیر بر شر، رضایت بر شکایت و... شکل می گیرد. در چنین نظامی که حضور یکی در نفی دیگری معنا می یابد و دو قطب یکدیگر را متفی می کند، کارکرد، حاصل، خروجی و معنای پدیده ها دچار ایستایی و انجماد می شود. مولوی علاوه بر فروپاشی ساختار طبیعی مثنوی و ریزش شالوده ی مقبول و مانوس ذهن خواننده در آشنایی زدایی^{۱۱} دیگر، نظام تقابل های دو تایی را در هم می ریزد. در نگاه قالب گریز و قاعده شکن مولوی خوب و بد و نفع و خیر همه امور نسبی است. هیچ پدیده، اتفاق و رویدادی فی نفسه شوم و نامبارک و یا خیر و میمون نیست . همه ی اتفاقات در بستری، موضع و جایگاه وقوع تعریف می شوند. به همین دلیل خیر و شر مطلق نداریم و همه امور در نسبت معنا می گیرند .

خیر مطلق نیست زینها هیچ چیز	شر مطلق نیست زینها هیچ چیز
نفع و خیر هر یکی از موضعت	علم از این رو واجبست و نافعست
پس بد مطلق نباشد در جهان	بد به نسبت باشد این راهم بدان
در زمانه هیچ زهر و قند نیست	که یکی راه، دگر را بند نیست

(۶۵/۴)

در نگاه عادت مدار بلا، هذاب و عطا، رحمت است اما در نگاه مولوی که بر مدار نسبت می چرخد بلا عین عطا و نعمت عین نعمت است و برعکس، در این نگرش هر معصیتی که موجب بیداری و تقرب به حق، هر سقوطی که سکوی پرتابی به خروج و هر خطایی که مقدمه خیزشی به سمت دوست باشد از عبادات و حسناتی که حجاب ساز و عجب و غرور آفرینند، ارجمندتر و مفیدتر است .

معصیت کردی به از هر طاعتی	آسمان پیموده ای در ساعتی
بس خجسته معصیت کان کرد مرد	نه ز خاری برداورانی ورد؟
نه گناه عمر و قصد رسون	می کشیدش تا به درگاه قبول؟
نه به سحر ساحران و آن جحود	کی کشیدیشان به فرعون عنود
کی بدیدند ای عصا و معجزات	معصیت طاعت شد ای قوم عصاء
تا امید را خدا گردن زدست	چون گنه مانند طاعت آمدست
چون مبدل می کند او سیئات	طاعتی اش می کند رغم و شاء

(۳۸۳۰/۱)

* 1-Defamiliarization

دها، تضرع و زاری، عجز و درماندگی، شفاعت گری و... آنگاه که دریای رحمت الهی را به جوش می آورند، هر ناممکنی، ممکن می شود و دیگر علت و معلول محلی از اهراب ندارند. دعا و وابسته ها و ملحقات مفهومی - تصویری آن جلوه ها و نمود های به ظاهر متضاد و متفاوت دارند اما در انکسار و انتشار متن (مثنوی) و در نگرش تقابلی شکنی مولوی در ملحقات مفهومی دعا نه تنها تضاد و تناقضی نیست بلکه نوعی همانندی، نوعی هم شکلی است که در سطوح و درجه های وجودی مختلف انسان ها دیگرگون، نمود می یابد.

در این نگرش هم باید آداب دان بود و هم آداب گریز؛ دعا را آداب و شرایطی است که شرط اجابت دعا موهون رعایت دقیق آنهاست و همچنین در نجوا یا پروردگار هر شرایط و تشریفاتی را باید کنار گذاشت. هم ساکت بود و هم سخنگو؛ نباید دعا را بر لب آورد، اگر خدا عالم و آگاه به همه امور هست، که هست، پس بیان آنچه در دل هست معنا ندارد، اما باید گفت، ضرورت دارد که نیاز و خواسته آدمی در کلامش جاری شود. هم شاکی بود و هم راضی؛ آنگاه که قضای الهی و تقدیر رقم خورده با خواست بنده، مغایرت دارد می توان با دعا، قضا را تغییر داد و باید به هر چه از دوست می رسد و هر تقدیری که برای آدمی مقدر شده رضایت داد و گلايه نکرد. هم فضل و رحمت او را دید و هم عدل و حکمتش را، آنگاه که حاجتی را می دهد و دعایی را مستجاب می کند نمود رحمانیت اوست و آنگاه که حاجتی را نمی دهد نشان حکمت اوست و آنگاه که اجابت دعا را به تأخیر می اندازد جلوه ی محبت اوست. هم قضا را پذیرفت و هم به دعا و بداء، قضا را دیگرگون کرد؛ در مقام رضا، قضای الهی را بد و خوبی نیست هر چه هست رحمت و حکمت اوست پس باید به تقدیر گردن داد و هم با بداء و دعا تقدیر را تغییر داد. دعا هم مقرون عجز و استیصال بنده است و هم عجب و غرور او؛ انسان در هنگام عجز و درماندگی دست به دعا بر می دارد و هم زمانی که دعایش مستجاب شد مغرور و معجب می شود. هم برای نجات خود باید دعا کرد و هم برای ظالمان و بدکاران و هم برای اجابت دعا متوسل به بندگان برگزیده پروردگار شد. یکی از مهمترین وابسته های دعا که زیرساخت معنایی دعا را در مدخل های مقاله، تشریح و تبیین می کند رابطه دعا با قضا و سلسله ی سببیت است، ایمان به مسبب اصلی و سبب سوزی او و نفی اسباب دنیوی و تغییر قضای مقدر الهی با دعا...

به عنوان مثال در داستان پادشاه و کنیزک، شیخ احمد و کودک حلوا فروش، توبه نصوح، ماجرای شفاعت دقوقی و... بنده ی سبب اندیش بعد از آزمون و محک راه ها و گریزهای دنیوی و اسباب مادی، مستأصل و درمانده با تضرع و زاری دیگر رحمت الهی را به جوش می آورد و پروردگار هم با سبب سوزی، نتیجه ی منطقی روابط علی و معلولی را بر هم می ریزد و عاقبت و سرانجامی دیگرگون رقم می زند.

وابسته ها و ملحقات مفهومی دعا

الف - دعا و سلسله ی سببیت^۲

یکی از قطب های ثابت و ایستای ذهن بشر تکیه بر سلسله ی سببیت و روابط علی و معلولی جهان است که در قاعده شکنی و منطقی گریزی مولوی نظامش در هم می ریزد. جهان و کارهای جهان بر اساس رابطه ی علی و معلولی و عادات و سنت ها، جریان می یابد، اما کار خدا را با کارهای دنیوی و امور عادی نباید سنجید قدرت خدا

فراتر از نظام علت و معلول ها و خارج از دانش و حکمت های این جهانی است. «سلسله ی اسباب و علل که به ظاهر و به حسب عادت ، منشاء آثار محسوب می شوند به خود کاری نمی کنند و اگر اراده ی حق به ظهور فعلی تعلق نگیرد ، تمام آنها از کار خود باز می مانند زیرا سببیت و علیت آنها قائم به خواست خداست » (مشیدی ۱۳۷۹: ۶۶).

در جهان بینی مولانا، در نظام علی و معلولی جهان، علل مادی در مقابل با علل معنوی نیست بلکه در یک رابطه ی طولی ، نه عرضی عمل می کنند در نظامی که همه افعال، فعل خداست و همه هستی در چنبره ی قدرت حق و مستند به اراده ی اوست. « نباید در عالم اسباب متوقف ماند بلکه باید به تقدیر حق که ورای همه ی اسباب و حاکم بر آن هاست توجه کرده (همان، ۵۸).

مسبب اصلی گاه عادت جاری بر توالی و تعاقب امور و چیدمان منطقی روابط علی و معلولی را در هم می ریزد و خاصیت ها را از کار می اندازد و در خلاف عادت نتیجه ای غیر از آنچه بنده از ترتیب امور، انتظار دارد، رقم می زند، اسباب و علل را می سوزاند زیرا قدرت خدا در سلسله ی سببیت محصور و محدود نیست. کار او بی علت و ابزار است.

ایمنی روح سازد بیم را در خیالاتش چو سوسفطایم	پرورد در آتش ابراهیم را از سبب سوزش من سودایی ام
(۵۴۷/۱)	

*	*	*
بازگامی بی برو عاقل کند	این سبب را آن سبب عامل کند	
(۸۴۵/۱)		

*	*	*
در سبب منکر در آن افکن نظر معجزات خویش بر کیوان زدند	هست بر اسباب ، اسبابی دیگر انیا در قطع اسباب آمدند	
(۲۵۱۶/۳)		

سبب اندیشی، که در حصار اسباب ظاهری زندانی است و قدرت بی حد و چون پروردگار را نمی بیند، نمی داند که تقدیر او چگونه نان و آبی را که نعمت و رزق آدمی است قاتل جان و مایه ی هلاک او می سازد.

خود مؤثرتر نباشد مه زنان خود مؤثرتر نباشد زهره ز آب	ای بسانان که ببرد عرق جان ای بسا آبا که کرد او تن خراب
	(۹۹/۶)

ب- دهها / قضا / بداء^۳

قضا، علم خداوند بر کل کاینات و خط سیر مشیت، اراده و حکمت او در عالم امر و مقضی (قدر) توالی و ترتیب در وقوع و حدوث اسباب در عالم خلق است. قضای الهی عنایت ازلی است که در بستر مقضی در انتظام و اتساق اسباب و علل در امور عالم جاری و ساری است باید به قضای الهی راضی بود چون عین عنایت است اما می توان تقدیر و مقضی را عوض کرد، دعا، بداء، اضطرار و انکسار و ... راهکارها و تدابیر بنده است تا تقدیر مشروط پروردگار را تغییر دهد. پس انسان می تواند تا حد امکان مقضی پروردگار را دگرگون نماید زیرا رضا به مقضی در همه حال واجب نیست، از آنجا که اراده و فاعلیت انسان، که معلول و مخلوق خداوند است در طول اراده و فاعلیت حق تعالی است به این دلیل با هم جمع پذیرند و نباید فعل انسان را منسوب به اراده او یا به اراده الهی بدانیم بلکه هم اراده اوست و هم اراده خداوند متعال.

علاوه بر دعای خالصانه همراه با اضطرار و استیصال و ... اعمال نیک و شایسته نیز در دگرگونی تقدیر پروردگار مؤثر است. «امیدواری به آثار نیک اعمال و دعای خالصانه در راندن بلا و گرفتاری و حصول عمر طولانی و سعادت و آگاهی از آن که گناهان و به ویژه آزار رساندن به دیگران، در زندگی انسان مشکلات و گرفتاریهایی را سبب می شود و به عبارتی دگرگونی زندگی بر پایه ی کارهای شایسته و ناشایسته ی آدمیان بداء نام دارد» (مشیدی، ۱۳۷۹: ۲۰۵).

در باور به اینکه خدا فاعل مختار است و فعل او به طبع و علت نیست پس بنده می تواند با دعا، تضرع و تعظیم با بداء و ... تقدیر مشروط پروردگار را دگرگون نماید. مفهوم دیگر بداء اینکه خداوند تعالی ممکن است امری را مقدر کند و بعد امر دیگری را که ناسخ حکم قبلی است اراده کننده (همان: ۲۱۳) قدرت نسخ و تغییر تقدیر را پروردگار به اولیای خود نیز می دهد تا در باطن امور تصرف کنند.

در مشنوی و در نفی تقابل های دوگانه بندگان خاص هم در مقام شفیع حاجتمندان، امواج رحمت الهی را سمت آنها روانه می کنند، هم در مقام رضا، به قضای الهی خشنود هستند و برای تغییر قضای الهی هیچ نمی گویند، هم در مقام سکوت، در طمأنینه قلبی از اجابت دعا و تفسیر قضای مقدر، حاجت و دعا را در دل مخفی و مکنون می کنند، هم در مقام فنا، حضور و وجودی ندارند تا خواست و نیازی را بر لب بیارند و هم در هنگام دعا ضالمان و بدکاران را در اولویت قرار می دهند.

بندگان عام هم مقید به رعایت آداب و شرایط دعا هستند و هم دعا کردنشان نتیجه صجز و اضطرارشان است و هم عجب و غرورشان محصول دعا، وهم... اما همه این حالات و شرایط و درجات متفاوت در یک نقطه، مشترک اند. یک حلقه اتصال محکم و بنیانی دارند و آن اینکه دعا نمود رحمانیت پروردگار است و کلید حاجات خلق، خودش عنایت کرده و بشارت داده که دعای بندگان را مستجاب می کند. در سخت ترین و تاریک ترین یمن بست های زندگی، بندگان خاص و عام پروردگار با متوسل شدن به حالات و مقام ها و شرایط دعا، تقدیری دیگر را برای خود رقم بزنند در هنگامی که دعای خالصانه دریای رحمت الهی را تلاطم می کند دعا در مقام قضایی برتر و کارا تر بر قضای مقدر می چربد و پروردگار در نفی اسباب دنیوی نتیجه منطقی نظام علی و معلولی را بر هم می زند و قضایی دیگر در تقدیر بنده رقم می خورد. قضایی که به تدبیر بنده (دعا) بر تقدیر الهی غلبه می کند. *الدعا یترد*

القضا

افعال و اعمال آدمی می تواند از وقوع رویدادهای ناخوشایند جلوگیری کنند و شرایط و اتفاقات مادی و معنوی دیگری را برای خود به وجود آورند این کار خود ناشی از قضای الهی است زیرا اراده آدمی در طول اراده و مشیت پروردگار است و آدمی با تدبیر و چاره اندیشی از قضایی به قضایی دیگر فرار می کند و می گریزد پس می توان با دعا، بدها و ... قضا، بلا و نعمتی را که مقدر می شود محو کرد و تغییر داد.

داستان شیر و خرگوش

دشمنان را باز شناسی ز دوست	...چون قضا آید نینمی غیر پوست
ناله و تسبیح و روزه ساز کن	چون چنین شد، اشتهال آغاز کن
زیر سنگ مکر بد ما را مکروب	ناله می کن کای تو علام الغیوب

(۱۱۹۶/۱)

* * *

داستان شفاعت ذوقی و...

در قضا و در بلا و زشتی...	...در میان موج دید او کشتی
دستان گیر ای شه نیکو نشان...	گفت یارب منگر اندر فعلشان
واهل کشتی را به جهد خود گمان	رست کشتی از دم آن پهلوان

(۲۱۷۹/۳)

ج- دعا و مقام رضا

رضا، سرورالقلب به مراتب قضا است، اولیاء خدا در مقام رضا، سکوت را بر دعا کردن ترجیح می دهند زیرا «اگر قضای حق سابق علم و تعبیر مشیت و اراده اوست پس رضا به قضای او واجب و معارضه با آن کفر است» (مشیدی، ۱۳۷۹: ۲۱۶) در این نگرش قضای مقدر الهی عین صواب و خیر است، اصلاً سختی، مرارت ورنجی نمی بینند تا به دعایی آن را دفع کنند آنجا که هریشامد ویلایی را خیر و حکمتی است، مهر سکوت بر لب ها نقش می بندد و اولیای حق رضایتمندی خود را با سکوت نشان می دهند. دعا نمی کنند زیرا دعا تقدیر را تغییر می دهد. در این نگرش دعا در نقطه ی مقابل و در ارتباط سلبی با مقام رضاست.

..پشنو اکنون قصه آن ره روان	که ندارد اعتراضی در جهان
زاولیاء، اهل دعا خود دیگرند	که همی دوزند و گاهی می درند
قوم دیگر می شناسم زاولیاء	که دهانشان بسته باشد از دعا
از رضا که هست رام آن کرام	جستن دفع قضاشان شد حرام
در قضا ذوقی همی بینند خاص	کفرشان آید طلب کردن خلاص

(۱۸۷۸/۳)

د- دعا و شفاعت گری^۴

شفاعت کردن، خواهش گری و پادرمیانی بنده ی گزیده ی خداوند برای برآوردن حاجت بندگان یا بخشش گناه آنان است، خواهندگان با توسل به اولیای الهی از آبرو، اعتبار و اهمیت آنان استفاده می کنند تا خدا به حرمت برگزیدگانش از آنان دستگیری کند. خدا رحمت مقدر خود را از طریق بندگان مخلص خود صورت می دهد تا آنان را گرامی و مجلل دارد خدا مقام شفاعت را از سر لطف به برگزیدگان خود می بخشده (مشیدی، ۱۳۷۹: ۳۳۶)

داستان شفاعت دقوقی و...

سوی جان انبیا و آن کرام	...رو به دست راست آرد در سلام
سخت در گل ماندش پا در گلیم	یعنی ای شاهان شفاعت، کین لثیم

(۲۱۶۶/۳)

* * *

کای خدا ایمان از مستان، مبر	داستان موسی (ع) و زیان بهایم و...
سهو کرد و خیره روی و غلو...	موسی آمد در مناجات آن سحر
وز تو خواهی این زمان زنده ش کنم	پادشاهی کن، بر و بخشا که او
این زمان زنده کنم بهتر ترا	گفت بخشیدم بدو ایمان، نعم
	بلکه جمله مردگان خاک را

(۳۳۸۳/۳)

* * *

ه- دعا و مقام فنا

بنندگان خاص خداقانی در حق اند، در این فتنای می ا... جسم و جانی نیست تا خواست و نیازی باشد. خدا با زیان و چشم و دست این بندگان می گوید و می بیند و... از زیان خود مولوی مطلق آن آواز خود از شه بود

گرچه از حلقوم عبدالله بود

(۱۹۳۷/۱)

در این فضا اگر دعایی بر زبان می آید خود خداست که دعا می کند و خدا دست رد بر سینه ی خود نمی زند، به این دلیل دعای خاصان حق برآورده می شود زیرا هم دعا کننده خداست و هم اجابت کننده داستان دقوقی و...

بی خود از وی می برآمد بر سما	...اشک می رفت از دو چشمش و آن دعا
آن دعا زو نیست، گفت دارواست	آن دعای بی خود آن خود دیگرست
آن دعا و آن اجابت از خداست	آن دعا حق می کند، چون فناست

(۲۲۱۹/۳)

* * *

فانی است و گفت او گفت خداست	داستان توبه نصوح و...
	...کان دعای شیخ نه چون هر دعاست

چون خدا از خود سوال و کد کند

پس دعای خویش را چون رد کند

(۲۲۳۳/۵)

و- دعا در حق عاصیان

اولیای خاص پروردگار هم در مقام رضایب به دعا نمی گشایند، هم شفیع حاجت حاجتمندان می شوند، هم در مقام فنا مجرای کلام الهی هستند و هم در حق ظالمان و بدکاران دعا می کنند و هم سکوت اختیار کرده و نیازی را بر لب نمی آورند. برخلاف بندگان مستغرق در لذات دنیوی که فقط خود را می بینند و همه چیز را برای خود می خواهند اولیای حق در مقام شفاعت، شفیع گنهکاران می شوند و در هنگامه ی دعا بندگان عاصی و طاغی را فراموش نمی کنند.

- داستان واعظ و دعای او در حق ظالمان

... آن یکی واعظ چو بر تخت آمدی	قاطعان راه را داعی شدی
دست بر می داشت یارب رحم ران	بر بدان و مفسدان و طاغیان
بر همه تسخر کنان اهل خیر	بر همه کافر دلان و اهل دیر
می نکردی او دعا بر اصفیا	می نکردی جز خبیثان را دعا...
چون سبب ساز صلاح من شدند	پس دعایشان بر منست ای هوشمند

(۸۱/۴)

ز- دعا و مقام سکوت

اولیا و بندگان خاص خداوند با اعتقاد به اینکه خدا به پنهان ترین لایه های درون آدمی عالم و داناست و هیچ نیاز و خواسته ای نیست که از دایره ی علم پروردگاری بیرون باشد، نیازه‌ها و دعاها را بر لب نمی آورند و بیان نمی کنند. اگر دعایی بیان نشود و اجابت هم نشود حتما حکمتی دارد نه اینکه خدا از آن نا آگاه است و دعایی در دل بماند و بیان نشود اگر خواست و ازاده ی الهی با آن باشد، اجابت می شود. در اعتقاد آنان دعا بالقوه اجابت شده است و گریه و اشک اطرافیان فقط بهانه ای برای ظهور رحمت و نقطه ی انفجار برای بالفعل شدن آن است.

- داستان شیخ احمد و...

... و ام داران گرد او بنشسته جمع	شیخ بر خود خوش، گدازان همچو شمع
وام داران گشته نومید و توش	درد دلها یار شد با در شش
شیخ گفت این بدگمانان را نگر	نیست حق را چار صد دینار زر...
شیخ فارق از جفا و از خلاف	در کشیده روی چون مه در لحاف
با ازل خوش با اجل خوش، شاد کام	فارغ از تشنیع و گفت خاص و عام

(۳۹۱/۲)

ح- دعا و ضرورت بر لب آوردن^۹

با ایمان به علم و اشراف پروردگار بر نهان و آشکار، نیازهای قلبی و دعا های بر لب نیامده ی آدمیان، لازم و ضروری می نماید که خواست های درونی، نمودی بیرونی یابند و به جامه الفاظ و عبارات درآیند. چه دعا اجابت

شود چه اجابت نشود بر لب آوردن و زمزمه کردن دعا ضرورت دارد. زیرا ماهیت دعا، متمرکز کردن قوای درونی و نمود بیرونی آن در کلام که خود نشانه‌ی ایمان به قدرتی برتر است و دعا نکردن، غفلت از مسبب اصلی و غرق شدن در اسباب دنیوی است.

- داستان پادشاه و کنیزک

...کای کمینه بخششت ملک جهان	من چه گویم؟ چون تو می دانی نهان...
لیک گفتی گرچه می دانم سرت	زود هم پیداکنش بر ظاهر

(۵۸/۱)

* * *

- داستان قبه و گنج

ای لخی دست از دعا کردن مدار	با اجابت یا رد اویت چه کار
-----------------------------	----------------------------

(۲۳۴۹/۶)

ط- دعا و آداب و شرایط^۱

دعا کردن شرایط و آدابی دارد که مولوی شرط استجاب دعا را رعایت آن آداب می داند. تضرع، خشوع قلب، گریه و زاری- که خود معلول، علتی دیگر و نتیجه عملکرد و نگرش انسان است که در مبحث (دعا و عجز و استیصال) بیان می شود، پروردگار را بر سر رحم آورده و دلیل اصلی در به جوش آوردن دیگ رحمت الهی و کلید استجاب دعا است. مولوی در کنار تقید به آداب دانی، دعوت به آداب گریزی نیز می کند

- داستان موسی و شبان

هیچ آدابی و ترتیبی مچو	هر چه می خواهد دل تنگت بگو
------------------------	----------------------------

(۱۷۸۶/۲)

& * *

- داستان پادشاه و کنیزک

...رفت در مسجد سوی محراب شد	مسجده گاه از اشک شد پر آب شد
چون به خویش آمد ز غرقاب فنا	خوش زبان بگشاد در مدح و دعا...
...چون برآورد از میان جان خروش	اندر آمد بحر بخشایش به جوش...
گفت ای شه مزده حاجاتت رواست	گر غریبی آیدت فردا ز ماست

(۵۶/۱)

* * *

- داستان باز شاه و خانه‌ی پیروز

... چون بگریانم بجوشد رحمتم	آن خروشنده بنوشد نعمتم
گر نخواهم داد، خود نمایمش	چونش کردم بسته دل بگشایمش

رحمتم موقوف آن خوش گریه هاست چون گریست از بحر رحمت موج خاست

(۳۷۷/۲)

ی-دها و هجرو استیصال^۷

ارتباط انسان و خدا در طرّفه است خدا از طریق قرآن، وحی، اولیاء و... با بنده اش رابطه برقرار می کند و انسان هم از طریق عبادت، نیایش و دعا این رشته را محکم می کند. حضور و نمود دعا در لحظه های اضطراب و درماندگی پررنگ می شود؛ زیرا انسان غرق شده در زندگی دنیایی در نقطه ی ناامیدی و بیچارگی در پس آزمون و محک راه ها، حیلها و گریزها، در مانده و گریان که خود محصول و معلول ناامیدی از اسباب دنیوی و غفلت از سبب ساز اصلی است؛ دست به دعا بر می دارد. آدمی در این شرایط تمام توان و قدرتش را برای استجابیت دهانش متمرکز و کانونی می کند، این تمرکز درونی در نمود بیرونی گریه و خشوع قلب تبلور می یابد که خود آتشی است که دیگ رحمت الهی را به جوش می آورد.

- داستان دقوی و...

پس برآرد هر دو دست اندر دعا
اول و آخر تویی و متها

از همه نومید شد مسکین کیا
کز همه نومید گشتم ای خدا

نعره و اوپلها بر خاسته

کافر و ملحد همه مخلص شدند

عهد ها و نذر ها کرده بر جان

رویشان قبله ندید از بیچ بیچ...

دوستانم وخال و هم، بابا و مام

همچو در هنگام جان کندن شقی

حیلها چون مرد، هنگام دهامت

(۲۱۷۲/۳)

...اهل کشتی از مهابت کاسته

دستها در نوحه بر سر می زدند

با خدا با عهد نضرع آن زمان

سر برهنه در سجود آنها که هیچ

از همه اومید بیریده تمام

زاهد و فاسق شده آن دم متقی

نه زچیشان چاره بود و نه ز راست

ک-دها و هجرو و فرور

فرور و عجب از آفت هایی است که همواره آدمی در دام آن اسیر است و مرز لغزش و در امان از آن بسیار ظریف و نامحسوس است؛ ممکن است بنده ای در پی استجابیت دعایش که به خاطر دل شکسته ای و یا شفاعت بنده ی مومنی و... باشد مغرور و معجب شود و نشانه ی لطف

قدرت خویش منسوب کند.

- داستان باز شاه و خاتمه پیرزن

جرم از آن افراشتی

زان دعا کردن دلت مغرور شد	چون ترا ذکر و دعا دستور شد
ای بسا کور زین گمان افتد جدا	هم سخن دیدی تو خود را با خدا
خویشتن بشناس و نیکوتر نشین	گرچه با تو شه نشیند بر زمین

(۳۳۹/۲)

داستان دقوقی و...

واهل کشتی را به جهد خود گمان	رست کشتی از دم آن پهلوان
------------------------------	--------------------------

(۲۱۸۱/۳)

ن-دعا و ردّ حاجت

یکی دیگر از وابسته های مفهومی دعا، عدم پافشاری و سماجت در اجابت دعا است چه بسا آنچه ما خیر و سعادت می دانیم عین شرّ و شقاوت باشد؛ و یا آنچه را که بد بختی و بلا می دانیم عین نعمت و نیکبختی. پس به زور و اصرار حاجت و نیازی را از خدا نخواهید و نگیرید. زیرا بنده، سطح ظاهری و اولیه امری را می بیند ولی خدا هم ظاهر وهم عمق و پایان آن را.

داستان مارگیر و دزد

کش بیایم، مار بستانم از او	... در دعا می خواستی جانم از او
من زیان پنداشتم، آن سود شد	شکر حق را آن دعا مردود شد
وزکرم می نشنود یزدان پاک	پس دعاها کان زیانست و هلاک

(۱۳۵/۲)

داستان فرار کردن عاشق از دست عسس و...

تا زیم او دود در باغ شیب...	...مرسس را ساخته یزدان سبب
با ثنای حق دعای آن عسس	پس یقین می کرد از ذوق آن نفس
بیست چندان سیم و زربروی بریز...	که زیان کردم عسس را از گریز
کز عوان او را چنان راحت رسید	او عوان را در دعا در می کشید

(۵۳/۴)

م-دعا و تاخیر در اجابت

بنده می عجبول در اجابت دعا، از پروردگارش صبوری و متانت نشان نمی دهد. شاید در نگاه او تاخیر در اجابت دعا گوشمالی و تنبیهی از جانب پروردگار است. که او را به شدت مایوس و دل شکسته، آشفته و پریشان می کند. اما غیر از گناه و بازخواست و توبیخ، دلیلی دیگر در تاخیر اجابت دعا است که صورت مساله را دگرگون می کند و

مقوله ی حاجت و نیاز را تحت الشعاع خویش قرار می دهد. آنجا که دعا بی اجابت می شود نمود رحمت و آنجا که اجابت نمی شود نشان حکمت و آنچه به درنگ داده می شود جلوه ای از محبت اوست. پروردگار از حضور بنده ی غرق در بازیهای دنیایی، در محضر خویش خرسند و راضی است بنده ای که فقط نیازش او را به آن جا کشانده و در پی اجابت خواسته اش برمی گردد، تا گره و مشکلی دیگر. تعلل و درنگ در اجابت دعا به خاطر عشق و لذت پروردگار از حضور بندگان گریز پا و فراری در نزد خویش است که دمی بیشتر، آنها را در محضر خود نگه دارد.

– داستان سبب تاخیر اجابت دهای مومن

...حق بفرماید نه از خواری اوست	عین تاخیر عطا یاری اوست
حاجت آوردش به غفلت سوی من	و آن کشیدش مو کشان در کوی من
گر بر آرم حاجتش او وارود	هم در آن بازیچه مستغرق شود
گرچه می نالد به جان یا مستچار	دل شکسته، سینه خسته، گویزار
خوش همی آید مرا او از او	آن خدایا گفتن و آن راز او...
...که مرا کاریست با تو یک زمان	منتظر می باش ای خوب جهان
بی مرادی مومنان از نیک و بد	تو یقین می دان که بهر این بود

(۲۲۳۵/۶)

ن – دعا و رحمانیت پروردگار^۸

«پایه ی مشیت حق، کرم و لطف و عنایت است و اگر قهری هست به منزله ی غبار ناچیزی که برای درک عظمت لطف و قدردانی از آن است» (مشیدی، ۱۳۷۹: ۲۵۲) خداوند در بی نتیجه کردن راه ها و روش های دنیایی، بندگان را به عجز و اضطراب دچار می کند تا از سبب اندیشی و استغراق در در اسباب مادی که چون روپوشی جلو دیدگان رامی گیرد، نجات یابند و با تکیه بر مسبب اصلی، با دعا قضای مقدر الهی را تغییر دهند. زیرا نعمت دعا را خودش داده و گفته بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را- همان گونه که در همه ی مداخل های مقاله مشاهده شد- دعا و وابسته های معنایی- مفهومی آن، تضرع، زاری و... نمود رحمانیت و فضل خداوند است. لذت دعا کردن و استجاب آن نعمتی است از وجه رحمانیت پروردگار، خدا آنان را که دوست دارد حس دعا کردن و حال تضرع و زاری را به دلشان می اندازد و آنان که هدف قهر الهی هستند از این نعمت محرومند. دعا و... بهانه ای است که، نعمت و رحمت حق بدون لیاقت و قابلیت بنده، شامل حال او شود. زیرا دعا و استجاب آن از رحمت و فضل پروردگار است نه نشانه ی شایستگی بنده.

– داستان کژماندن دهان مرد به دلیل تمسخر...

چون خدا خواهد که مان یاری کند	میل ما را جانب زاری کند
ای خنک چشمی که آن گریان اوست	ای همایون دل که آن او پریان اوست
آخر هر گریه آخر خنده ایست	مرد آخر بین مبارک بنده ایست
هر کجا آب روان سبزه بود	هر کجا اشکی روان، رحمت شود

(۱۲۲/۱)

* * *

راه زاری بر دلش بسته کنی
چون نباشد از تضرع شامعی
جان او را در تضرع آوری

(۱۵۹۹/۵)

* * *

*

-داستان میکائیل و هجر و لابه زمین

...آن که خواهی کز غمش خسته کنی
تا فرو آید بلا بی داعی
و آنکه خواهی کز بلا آتش و آخری

*

نتیجه گیری:

علاوه بر توجه به عوامل و شرایط سرایش مثنوی، شیوه ی بیان، محدودیت های زبانی مولوی، سطح فهم و درک مخاطب، نفی نظام دو قطبی و فروپاشی ساختار مقبول ذهن خواننده، بویژه تأثیر مولوی از ساختار بیانی قرآن و به تاسی از کلام الهی، تأثیر جهان بینی و خداشناسی مولوی است که نحوه ی نگرش و زیستش را دیگرگون کرد. انسان، جهان، عرفان و مثنوی مولوی، در نسبت با پروردگار، در حرکت به سمت او و در تقرب به اوست که معنا و ججت می گیرد. در ایمان به خدایی که علم، دانش، قدرت و... او بی نهایت است و او را باش گاه و ایست گاهی نیست، پس به سمت او رفتن هم نهایت و پایانی ندارد، در نگرشی که زمین خوردن و افتادن و... عین رفتن است، همه چیز در حرکت، در شدن و صیوریت معنا می یابد.

مثنوی متنی است که شالوده ها و ساختارها را در هم می شکند؛ در چنین متنی سالاری یک وجه دلالت بر سویه های دیگر دلالت از میان می رود و متن به این اعتبار چند ساحتی می شود (احمدی، ۱۳۸۸، ۲۸۸) مولوی در نفی نظام تقابل های دوگانه، معانی ایستا و ثابت را در منش تقاوط و تمایز که معنا را همواره به تأخیر و تعویق می اندازد، منتشر و پراکنده می کند. دعا و وابسته ها و ملحقیات مفهومی - تصویری در نمودها و جلوه های به ظاهر بمتضاد و متفاوت که تمایز متناقض نما نام می گیرد در نوعی همانندی و هم شکلی، در بازی بی نهایت به تأخیر افتادن و نسبی بودن معنا، در سیلان و انتشارند. نمودها و معانی متفاوت دعا یکدیگر را متفی نمی کنند بلکه این تفاوت ها نشانگر گذر حرکت از یک تمایز به تمایزی دیگر و از یک وضعیت تقابل به وضعیت تقابلی دیگر است. معانی مختلف به این مفهوم همانند نیستند که بتوان یک معنای واحد از آن ها برگرفت، بلکه به این مفهوم همانندند که یک نیروی واحد از دل آن ها می گذرد، نیروی واحد از مرز بین آن ها عبور می کند (سجودی، ۱۳۸۰: ۲۰۵).

بی نوشت

۱- سآخذ مقاله، مثنوی معنوی جلال الدین محمد مولوی به تصحیح دکتر توفیق سبحانی است.

۲- برای شاهد مثال های بیشتر رجوع کنید به (۸۴۰/۱)/(۲۵۱۷/۳)/(۲۳۸۱/۳)/(۱۵۳۷/۵)

۳- (۵۳/۱)/ وایات مدخل های دعا و سلسله ی سببیت/ دعا

و شرایط و آداب/ دعا و عجز و استیصال/ دعا و عجب و غرور/ دعا و شفاعت گری/

۴- برای شاهد مثال های بیشتر رجوع کنید به (۱۷۸۳/۳)/(۱۹۳۳/۳)/(۲۲۱۰/۳)

۵- (۱۹۳/۳)

۶- (۴۹۱/۵)/(۲۲۰۸/۳)/(۴۴۱/۲)

(۲۲۷۷/۵)/(۲۲۶۷/۵)/(۱۶۱۱/۵)/(۴۹۴/۵)

۷- (۲۳۵۵/۵)/(۱۱۳۰/۳)/(۶۰/۱)/(۵۵/۱)

۸- (۴۱۴۶/۵)/(۳۵۰۰/۳)/(۱۷۹۷/۲)

منابع:

- ۱- احمدی، بابک (۱۳۷۴) حقیقت و زیبایی، تهران، نشر مرکز.
- ۲- « (۱۳۸۰) ساختار و تاویل متن، تهران، نشر مرکز.
- ۳- ایگلتون، تری (۱۳۸۰) پیشدرآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- ۴- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰) در سایه آفتاب، تهران، نشر سخن.
- ۵- داد، سیما (۱۳۸۳) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، نشر مروارید.
- ۶- سجودی، فرزانه (۱۳۸۰) ساخت گرای پی‌اس‌اساخت گرای و مطالعات ادبی (مجموعه مقالات)، تهران، حوزه هنری.
- ۷- حسینی، جلیل (۱۳۷۹) کلام در کلام مولوی، اراک، نشر دانشگاه اراک.
- ۸- سکاریک، ایرنا (۱۳۸۴) دانش نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مه‌رآن مهاجر و محمد نبوی، تهران، نشر آگه.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.